

روش‌شناسی الگو در انتقال ارزش‌ها

علی فلاح‌رفیع*

چکیده

بحث و بررسی در زمینه چستی الگو و نقش آن در تربیت، همواره دغدغه مهم فیلسوفان تعلیم و تربیت بوده است. بر این اساس، درباره جایگاه الگو و اهمیت آن، سخنان نغز، بسیار گفته شده است؛ اما درباره نقش الگو در انتقال ارزش‌ها و چگونگی اثرگذاری آن بر افراد تحت تربیت، به ویژه نسل جوان، کمتر سخن به میان آمده است. پژوهش حاضر بررسی نقش الگو با رویکرد یاد شده را مطمح نظر خود قرار داده است. نویسنده در این نوشتار با تقسیم روش‌شناسی مرتبط با الگو و افراد هدف و بیان مؤلفه‌هایی در ذیل هر یک، کوشیده است تا به دیدگاهی نو در این زمینه تقرب جوید. اهمیت و حساسیت الگوپذیری، برخوردار از فرایندی است که سرعت و سلامت آن، به دقت و توجه به این مؤلفه‌ها و رعایت عملی آنها وابسته است. این پژوهش با رویکرد درون دینی و به شیوه تحلیلی - منطقی انجام شده است. کلیدواژه‌ها: الگوپذیری، عالمان دینی، جوانان، باورمندی، عمل‌گرایی، تفکیک‌گرایی، مطلق‌گرایی، زمان‌شناسی، انعطاف‌پذیری، تربیت.

مقدمه

نقش بنیادین الگو در تربیت، بر کسی پوشیده نیست. صرف نظر از مباحث اساسی هستی‌شناسانه، ویژگی‌هایی همچون اختیار، تغییرپذیری، انعطاف‌پذیری، کمال‌جویی و پیشرفت، آشکارا از آدمی موجودی استثنایی در بین موجودات دیگر ساخته است. انسان، می‌تواند هم آموزش و هم تربیت را به دو شکل خودآگاهانه و ناخودآگاهانه فرا گیرد.

در این تغییر و کمال‌جویی، پیدا کردن راحت‌ترین، عینی‌ترین و سریع‌ترین مسیر، همواره مطلوب متولیان امر تعلیم و حتی متریبان و متعلمان بوده است. الگوپذیری را می‌توان در رسیدن به کمالات، عینی‌ترین و سریع‌ترین راه دانست. دوران جوانی نیز به دلیل برخورداری آدمی از فطرت پاک و گرایش به آرمان‌های انسانی، آماده‌ترین دوره برای معرفی و بهره‌گیری درست از الگو می‌باشد. متعلمان و افراد تحت تربیت، همواره خواهان آن‌اند که اهداف و غایات تعلیم و تربیت را در قالبی مجسم و عینی مشاهده کنند؛ چراکه این امر، ضمن دفع توهمی و ذهنی بودن آموزه‌های تربیتی و رفع شبهه خیالی بودن گزاره‌ها، حرکت در مسیر تعلیم و تربیت را سرعت می‌بخشد. الگو، در روش و رفتار نیز انسان را قادر می‌سازد تا گام‌های رساتری به سوی اهداف بردارد. بنابراین، روشن‌شناسی تأثیر الگو بر امر تربیت و مؤلفه‌های آن، ضمن کمک بیشتر به بهره‌گیری اصولی از این شیوه تربیتی، می‌تواند هم متولیان و مسئولان امر تربیتی و هم متریبان و افراد تحت تربیت را از غلتیدن در آسیب‌های احتمالی که ناشی از عدم شناخت ابعاد و ظرفیت‌های آن است، باز دارد.

این نوشتار با رویکرد مسئله‌محوری به موضوع الگوپذیری نسل جوان از عالمان دینی می‌پردازد و درصدد پاسخ به این پرسش مهم است که بهره‌گیری از الگوهای تعالی‌بخش به چه پیش‌درآمدها و مقدماتی نیاز دارد؟ پیش از اینکه به الگوپذیری توصیه شود و اقدام عملی صورت گیرد، چه تمهیداتی را باید در نظر گرفت؟ تأمل در این مقدمات و تمهیدات، در راستای تسریع و تعمیق الگوپذیری ضروری است. هرچند می‌توان در این زمینه یافته‌های بسیاری در کتاب‌های مربوط سراغ گرفت، نگارنده تحقیق و بررسی گسترده‌تر در آن راه، به ویژه با رویکرد یاد شده، لازم می‌داند.

بر این اساس، نوشتار حاضر با استفاده از قرآن و روایات اسلامی، به طور مختصر به برخی از مهم‌ترین مؤلفه‌های مؤثر در امر الگوپذیری نسل جوان از عالمان دینی پرداخته است. نگارنده بر این نکته تأکید می‌ورزد که برای پیش‌گیری از انحراف در امر تربیت، و

سرعت و سهولت بخشیدن به تأثیرگذاری الگو بر افراد هدف، توجه به مؤلفه‌های یاد شده و به‌کارگیری آنها در عمل، امری لازم و ضروری است.

تغییرمندی جهان و الگوپذیری انسان

موجودات عالم، آشکارا از عوامل اطراف خود تأثیر می‌پذیرند و همواره در معرض تغییر و تحول‌اند. حتی سخت‌ترین و نفوذناپذیرترین موجودات، همچون سنگ‌ها و صخره‌هایی که ضرب‌المثل سختی‌اند، در گذر زمان، از تابش نور آفتاب، گردبادها و رگبارها تأثیر می‌پذیرند. این تغییرپذیری و تأثر از محیط اطراف، در نباتات و حیوانات بیشتر و ظریف‌تر از موجودات بی‌جان و جامد صورت می‌گیرد. تأثیرپذیری در انسان، به علت برخوردار بودن از قوه عقل و اختیار، عالمانه و عامدانه است. این تأثیرپذیری عالمانه و عامدانه، در اصطلاح تعلیم و تربیت، الگوپذیری نامیده می‌شود. انتخاب الگو در آدمی، بر اساس افکار، احساسات و عواطف و ارزش‌های حاکم بر او شکل می‌گیرد. بر این مبنا، انسان در طول حیات خود می‌تواند الگوهای متعددی را متناسب با افکار و ارزش‌هایش برگزیند. البته شکل‌گیری افکار، ارزش‌ها، عواطف و احساسات، همواره آگاهانه نیست؛ از این‌رو، گزینش الگو نیز چه‌بسا ناخودآگاه صورت می‌پذیرد. بنابراین، آدمی متأثر از نوع تعلیم و تربیتش، چه به صورت رسمی و چه غیررسمی، به انتخاب الگو می‌پردازد و حتی کیفیت الگوپذیری و محدوده آن را نیز برای خود مشخص می‌کند؛ چراکه الگو نمونه عینی و قابل رؤیت آرمان‌ها و آرزوهای نهفته در نهاد آدمی است.

جوان و نقش الگو

الگو نمونه و مصداق عینی آرمان‌ها و آرزوهای انسان است. هرچند انسان‌ها در همه مراحل زندگی، الگو را نصب‌العین خود قرار می‌دهند، اما در سنین نوجوانی و جوانی، نقش الگو بسیار برجسته‌تر و مؤثرتر است.

جوان به دلیل آمادگی ذهنی، سادگی و بی‌آلایشی روحی، پاک‌سرشت و انگیزه، قدرت و نیروی بدنی، و آرمان‌گرایی و آرزومندی، گرایش شدیدی به انتخاب الگو در زندگی خود دارد و حتی بسیار سریع، به انتخاب الگو دست می‌زند. او ضمن پیروی از الگو، در عمل به آن نیز پافشاری می‌کند و تعصب می‌ورزد.

جوان افزون بر انتخاب سریع الگو، در تطبیق خود بر آن نیز تعجیل می‌ورزد. او

می‌خواهد هرچه زودتر خود را به رنگ الگو درآورد و خود را همچون او بسازد. جوان تمام حرکات و سکنات الگو را در رفتار و گفتار، زیر ذره‌بین قرار می‌دهد و به شدت اصرار می‌ورزد که همانند الگو رفتار کند؛ سخن بگوید؛ راه برود؛ نگاه کند و حتی همچون او بیاندیشد. جوان با یاد الگو از خواب بیدار می‌شود و تمام ظرف خیالات و آرزوهای روزانه خود را از یاد او سرشار می‌سازد؛ همچون او می‌نشیند؛ غذا می‌خورد؛ راه می‌رود؛ حرف می‌زند؛ می‌خندد؛ نگاه می‌کند و سرانجام، چون او می‌خواهد و در عالم رؤیا نیز الگوی خود را می‌بیند. بنابراین، الگو خواب و بیداری و حتی رؤیای شبانه جوان را به خود اختصاص می‌دهد. و همچون خون در رگ و پی او جاری می‌شود. جوان به الگوی خود عشق می‌ورزد. و از موی سر تا نوک پای الگو و از کلاه تا کفش او را با چشمی تقلیدگونه می‌نگرد و تمام تلاش خود را صرف می‌کند تا همه آنچه را که از الگو سر می‌زند، در عمل نمایش دهد.

جایگاه الگو در اسلام

الگوپذیری در قرآن کریم

از آنجا که فطرت آدمی، به ویژه جوان، آماده نقش‌پذیری از الگوست، قرآن کریم بر دقت در انتخاب الگو و عقلانیت آن بسیار تأکید می‌ورزد. اساساً بعثت پیامبران و ارسال رسولان از جانب خداوند متعال، به هدف ارائه الگویی فکری و عملی برای انسان‌هاست. هرچند قرآن کریم تنها دو نفر از پیامبران را به صراحت الگو معرفی می‌کند، اما به دلایل عقلی و نقلی قطعی می‌دانیم که همه پیامبران الگوی آدمیان‌اند. شاید علت اینکه قرآن تنها حضرت ابراهیم علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را الگو معرفی می‌کند، این است که این دو پیامبر بزرگوار، جامعیت و عظمت فوق‌العاده‌ای داشتند که بیش از دیگر پیامبران و در همه امور می‌توانند الگوی آدمیان باشند.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «به یقین در ابراهیم علیه السلام برای شما اسوه و الگوی خوبی هست.» (ممتحنه: ۴) لکن بلافاصله می‌فرماید «هر آن کسی که با ابراهیم و همچون او، از ایمان و عمل صالح برخوردار باشد، برای شما الگوست. بنابراین، ابراهیم علیه السلام نخستین و برجسته‌ترین الگو برای کسانی بود که با او بودند و همه آنان الگویی پسندیده برای آیندگان خواهند بود.»

خداوند در آیه ۲۱ سوره مبارکه احزاب نیز می‌فرماید: «به‌یقین برای شما در زندگی رسول خدا ﷺ الگو و سرمشق خوبی هست.» این آیه شریفه بیانگر حکمت‌هایی در زمینه انتخاب الگوی پسندیده است که در نوشتار حاضر به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد. در اینجا بیان این نکته ظریف ضروری است که قرآن کریم به دلیل برخورداری ابراهیم ﷺ از برخی ویژگی‌ها، همچون امت واحد بودن و به مقام امامت رسیدن، او را اسوه و الگوی بارز و برجسته معرفی کرده است؛ زیرا الگوی شایسته باید در همه ابعاد، نقش تربیتی و نمونه بودن خود را ایفا کند. این نکته نشانگر آن است که در عین وجود الگوهای مختلف، آدمی باید به الگوی حسن - الگویی که در همه ابعاد و جوانب بهترین است - چشم بدوزد و تنها او را در همه زوایای زندگی، نصب‌العین خود قرار دهد.

بر این اساس، قرآن کریم آخرین پیامبر الهی، حضرت محمد بن عبدالله ﷺ را که عصاره خلقت و جامع همه نیکی‌ها و فضیلت‌های پیامبران الهی است، الگوی حسن و نیکو معرفی می‌کند. شاید سر آن این باشد که پیامبر اکرم ﷺ هم الگوی خوبی است و هم بهترین و کامل‌ترین الگو در همه ابعاد است.

الگوپذیری در نهج‌البلاغه

امیرالمؤمنین ﷺ در **نهج‌البلاغه** با بیانی زیبا به نقش برجسته الگو در تربیت آدمیان اشاره می‌فرماید. حضرت با اشاره به آیه شریفه قرآن که رسول خدا ﷺ را الگو و اسوه حسنه معرفی می‌کند، می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَافٍ لَكَ فِي الْأُسُوهِ.» (رسول خدا ﷺ برای شما در اسوه بودن کافی است.) همان‌گونه که بیان شد، گویا همین کافی بودن و واضح و روشن بودن جنبه‌های الگویی در رسول گرامی اسلام ﷺ دلیل معرفی او در قرآن به‌عنوان الگوی حسنه بوده است؛ زیرا آن وجود مقدس، بهترین الگو در همه ابعاد است؛ تا جایی که همه الگوها، الگو بودن خود را وامدار اویند؛ به این معنا که هیچ کس نمی‌تواند الگویی مناسب برای آدمیان بوده باشد؛ مگر اینکه به گونه‌ای از کمالات او برخوردار باشد و نور و روشنائی آن حضرت را عرضه کند. الگوی خوب، الگویی است که رسول خدا ﷺ را الگوی خود قرار داده و از او بهره‌مندی گرفته باشد.

بنابراین، همه الگوهای عالم، صرفاً واسطه‌ای هستند که به میزان ظرفیت خود بهره‌ای از آن الگوی حسنه و وجود نورانی برده‌اند و با کسب نور و روشنائی از آن آفتاب

جهان‌افروز، توانسته‌اند بر پنجره‌ها و دریچه‌های وجود آدمیان بتابند. از این‌رو، حضرت در ادامه می‌فرماید: «و دلیل لک علی ذم الدنیا و عیبها و کثره مخازیها و مساویها...»^۲ «پیامبر ﷺ راهنمای خوبی برای تو در شناخت بدی‌ها و عیب دنیا و زیادی رسوایی‌ها و زشتی‌های آن بود؛ چراکه دنیا از هر سوی بر پیامبر ﷺ بازداشته و برای غیر او گسترانده شد. او از پستان دنیا شیر نخورد و از زیورهایش فاصله گرفت.» سپس حضرت در ادامه، ضمن بیان ویژگی‌های پیامبر اکرم ﷺ، که دلیل الگو بودن آن حضرت است، نام برخی از پیامبران الهی را می‌برد که آنان نیز الگوی آدمیان‌اند.

نکته قابل توجه در بیان الگوی حسنه بودن پیامبر اکرم ﷺ بی‌اعتنایی آن حضرت به دنیا و روی‌گرداندن از آن است. در این بیان امیرالمؤمنین ﷺ نکات بسیار مهمی نهفته است که صاحبان عقل و خرد می‌توانند از آن بهره‌گیرند. مهم‌ترین و اساسی‌ترین نکته این است که الگو بودن پیامبر اکرم ﷺ برای شما درک درستی از رابطه دنیا و آخرت به انسان می‌آموزد. بنیادی‌ترین حقیقت باور به این است که دنیا موقتی، محل عبور و مزرعه کشت برای سرای آخرت است. کسی که این مهم را باور کرده، از پیامبر اکرم ﷺ الگو گرفته و گوی سعادت را ربوده است؛ زیرا این باور، زیربنای همه باورها و رفتارها و بلکه همه صفتهای خوبی است که یک انسان باید آنها را کسب کند. «عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا»؛ «دنیا بر او عرضه شد، اما او به دنیا اقبال نشان نداد. این ویژگی، منشأ همه ویژگی‌های نیک انسانی است. امام صادق ﷺ فرمود: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»؛ «دوستی دنیا سرمنشأ همه خطاهای دیگر است. اوصاف ناپسندی همچون کبر، غرور، ریا، حسد و ریاست‌طلبی، و همه خلق‌های ناپسند اخلاقی و اعمال ناشایست، مانند دروغ، غیبت، تهمت و بی‌بندوباری، و همه فسادهای و انحرافات مالی، به‌نوعی در اقبال به دنیا و دوستی و عشق به آن ریشه دارد.

الگوسازی عالمان وارسته و اندیشمندان عارف‌مسلمک مسلمان برای نسل جوان امروز، مستلزم روشن‌شناسی مؤلفه‌های گوناگونی است که موجودیت آن مؤلفه‌ها و شکل‌گیری آنها، بنیان مرصوسی را فراهم می‌سازد که الگو شدن عالمان و پذیرش آن از سوی جوانان، به فرهنگ و امری ماندگار در جامعه تبدیل می‌شود. در نوشتار حاضر به روشن‌شناسی برخی از عمده‌ترین مؤلفه‌ها در این زمینه اشاره می‌شود.

روش‌شناسی مؤلفه‌های الگوپذیری جوانان از عالمان دینی (الف) روش‌شناسی مؤلفه‌های مرتبط با الگو

۱. باورمندی

این نکته که عالمان باید به آنچه می‌گویند و می‌نمایند، باور قلبی داشته باشند، حقیقتی انکارناپذیر است؛ زیرا امور دروغین و خلاف واقع، دیر یا زود، یا آشکار می‌شوند و یا تأثیر خود را از دست می‌دهند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «ما أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ»؛ آدمی هیچ چیز را پنهان نمی‌کند، مگر اینکه در لغزش‌های زبان و رنگ و رخساره او نمایان می‌شود. سخنی که از دل برمی‌آید، لاجرم بر دل می‌نشیند. بر این اساس، آنجا که امیرالمؤمنین علیه السلام سخن از تاسی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به میان آورد، دلیل آن را باور قلبی حضرت می‌داند: «فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ، وَأَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ»؛ «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با قلب خود از دنیا روی گردانید و یادش را از جان خود ریشه‌کن کرد. این اعراض، با زبان و گفتار صرف نبود. حضرت، زبان به ذم دنیا و دل به مدح آن نداشت؛ بلکه با تمام وجود ذم دنیا را باور کرده بود.

یکی از رموز تأثیرگذاری امام خمینی علیه السلام بر جوانان، و اقبال و علاقه قلبی آنان به وی، باور قلبی امام به سخنانش بود. قلب آدمی سرمنشأ همه رفتارها، گفتارها، خصلت‌ها و اوصاف اوست. قلب همچون چشمه جوشانی است که سرزمین وجود آدمی را آبیاری می‌کند. اگر از این چشمه، آبی گوارا و مصفا خارج شود، همه وجود آدمی را سرسبز، و کام تشنه او و همه تشنگان را سیراب می‌کند، اما چنانچه از آن آبی گل‌آلود و متعفن بیرون آید، جز لایه‌ای سخت و خشن بر جای نمی‌نهد که حاصلش قطعات خشک و بُرنده‌ای است که بر جان وی و دیگر آدمیان زخمه می‌زند.

۲. عمل‌گرایی

یکی از بهترین نشانه‌های باورمندی، عمل آدمی است. چنانچه بیان شد، باورها ریشه و بنیان اعمال آدمی‌اند. باوری که ثمره عمل در پی نداشته باشد، باور نیست. اگر عالمان به آنچه از باورشان به زبان جاری می‌کنند، لباس عمل نپوشانند، دیر یا زود نوع مردمان حقیقت‌طلب از اطراف آنان پراکنده می‌شوند. مردم باید ادعای عالمان را در عمل ببینند تا اقبال قلبی به آنان نشان دهند. نیم‌جو کردار، به از صد من گفتار است؛ چنان‌که سعدی شیرین سخن گفته است: «به عمل کار برآید، به سخن دانی نیست».

از این‌رو، حضرت پس از اینکه فرمودند: «ولقد كان في رسول الله ﷺ كافٍ لك في الأسوة...»^۷ «برای تو کافی است که راه و رسم پیامبر اکرم ﷺ را اطاعت نمایی...» فرمود: «زیرا پیامبر اکرم ﷺ از پستان دنیا شیر نخورد، و از زیورهای آن فاصله گرفت». در ادامه، دربارهٔ راه و رسم زندگی رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «والمقتصُّ لأثره قضم الدنيا قضمًا...»^۸ «آن حضرت از دنیا چندان نخورد که دهان را پر کند و به دنیا با گوشه چشم نگریست. دو پهلویش از تمام مردم فرورفته‌تر و شکمش از همه خالی‌تر بود. دنیا را به او نشان دادند، اما نپذیرفت.»

جوانان به طور فطری شیفتهٔ صداقت‌اند و بهترین نشانهٔ صداقت، بروز و ظهور ادعاها در عمل است. در اینجا، کار برای عالمانی که باید اسوه باشند، بسیار سخت می‌شود. چه بسا برای برخی عالمان، برخورداری از دنیا از راه حلال نیز میسر باشد، اما چون الگوی مردم و در برابر دید و قضاوت جامعه‌اند، نه تنها مستحب است که از حلال دنیا نیز به متوسط آن اکتفا کنند، بلکه در مواقعی و شرایطی، این امر به وجوب می‌رسد و ترک آن، چه بسا فعلی حرام باشد؛ زیرا موجب سست شدن باورهای دینی و گزاره‌های مقدس الهی مردمان، به ویژه جوانان پاک‌سیرت است؛ دل‌های آنان را آشفته می‌کند و چه بسا دستان پاک آنان را نیز آلوده سازد و نمکی بر زخم جسم و جان کسانی باشد که از کمترین امکانات برای امرار معاش محروم‌اند.

اساساً عطر دل انگیز عمل، هرچند گفتار و ادعایی همراه آن نباشد، از فرسنگ‌ها راه مشام مشتاقان را سرمست می‌کند و باران بهاری آن، کویر تشنهٔ جان آدمیان را سیراب می‌سازد و بوستانی از ریاحین جان‌افزا و گل‌های شورانگیز می‌رویاند.

حضرت علی علیه السلام خطاب به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: «ای جابر! استواری دین و دنیا به چهار امر محقق می‌شود: عالم مستعمل علمه؛ اول به عالمی است که به علم خود عمل کند». سپس فرمود: «پس هرگاه عالم علم خود را تباه کند، نادان به آموختن روی نیورد.»^۹

تجربه به همهٔ ما نشان داده است که تأثیرگذاری عمل، بسیار بیشتر از سخن است. عامل بودن عالمان به علم خود، موجب اقبال جوانان به آنان و الگوپذیری از ایشان است. تأثیر وجود پیامبران و اولیای الهی - که امیرالمؤمنین علیه السلام در این خطبه به آنها اشاره می‌کند - در تعالی‌بخشی به اخلاق انسان‌ها و زنده کردن ارزش‌های والای انسان در بین مردم، بسیار بیشتر از تأثیر قوانین وضع شده از جانب مراجع قانون‌گذار، و حتی بسیار مؤثرتر از پند و

اندرزها و دیگر وسایل توجیه‌کننده مردم به سوی کمال بوده است؛ چراکه «اولاً اصول و قوانین مقرر، برای اداره حقوقی جوامع وضع می‌گردد و معمولاً الزامی برای تکامل شخصیتی و روحی آنان ندارد و تنها برای دفع مزاحمت‌ها به کار می‌رود؛ ثانیاً فراوان دیده‌اند که این قوانین و نظامات حقوقی، همانند تارهای عنکبوت بوده است که تنها مگس‌ها را به تور می‌اندازد، نه شیر و ببر و پلنگ و اژدها را. از طرف دیگر، پند و اندرزها اگرچه با دل‌های مردم سروکار دارد و در طول تاریخ، آثاری هم داشته است، ولی به جهت احتیاج تأثیر به تحریک قطب‌نمای درون آدمی که وجدان نامیده می‌شود، نتوانسته است تاکنون به‌عنوان اصول الزامی و ضروری، بشریت را به طور جدی و فراوان نجات بدهد.»^{۱۰}

۳. اخلاص

آنچه به عمل آدمی ارزش می‌دهد، اخلاص است. عملی که عاری از اخلاص باشد، تأثیر چندانی در مردمان نخواهد گذاشت. گویا اخلاص، عطر دل‌انگیزی است که وقتی عملی از آن برخوردار باشد، در فضا پخش می‌شود و دل و جان رهروان را نوازش می‌دهد. اخلاص، اکسیری است که در هر عملی یافت شود، آن را همچون طلا گران‌بها و ارزشمند می‌سازد. عمل بدون اخلاص، همچون جسد بدون روح است اخلاص، عمل را چنان معطر می‌سازد که رهگذران را از بوی خوش خود سرمست می‌سازد اخلاص همچون مغناطیسی است که آدمیان را مانند قطعات آهن در میان خروارها خاک، به‌سرعت به خود جذب می‌کند و حتی نیروی مغناطیسی خود را نیز به آنها می‌بخشد. انسان مخلص در بند نام و نشان نیست و برای او فرق نمی‌کند که از او نامی می‌برند یا نه؛ چراکه نام خود را در لوح الهی و نزد خدای عالم و قادر ثبت می‌بیند.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است در جریده عالم دوام ما

«اخلاص یک پدیده ساده روانی که در گفت‌وگوهای معمولی متداول است، نمی‌باشد؛ بلکه این یک فعالیت بسیار والای روحی است که شایستگی به دست آوردن آن، مربوط به انسان و کوشش‌ها و گذشت‌های او از امیال نفسانی است.»^{۱۱}

در حدیث قدسی چنین آمده است که: «الأخلاص سرٌّ من أسرارِ أَسْتُوذَعْتُهُ قَلْبَ مَنْ أَجَبَتْ مِنْ عِبَادِي»؛^{۱۲} «اخلاص، سرّی از اسرار من است. آن را در دل هر کسی از بندگانم که دوستش دارم به ودیعت می‌نهم. بر همین اساس، در حدیث معروفی که امام رضا علیه السلام از

پیامبر اکرم ﷺ نقل فرموده‌اند، چنین آمده است: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً جَرَّتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»؛ چهل روز اخلاص ورزیدن، موجب جاری شدن چشمه‌های حکمت از قلب آدمی بر زبان اوست. ^۱ همه این حقایق نشان از اهمیت جایگاه و موقعیت والای اخلاص در جان آدمی و تأثیرگذاری اعجاب‌انگیز آن دارد.

۴. عشق و محبت

مقوله محبت و تأثیرگذاری آن، از اعجاب‌انگیزترین امور در عالم است. محبت در هر سطحی، حتی پیش از رسیدن به حد عشق که انباشت و تورمی از محبت و مهربانی‌هاست، بر آدمیان و حتی دیگر موجودات تأثیر می‌گذارد و ناخودآگاه آنها را به خود جذب می‌کند. محبت ورزیدن به انسان‌ها و علاقه قلبی به متریان و متعلمان، هدیه‌ای الهی است که خداوند به انسان‌های برگزیده خود، بر اساس شایستگی‌های اکتسابی آنها عطا می‌کند. از این رو، خداوند درباره پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «وَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...»؛ (آل عمران: ۱۵۹) به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم (و مهربان) شدی؛ و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند... .

بنابراین، محبت به جوانان و عشق ورزیدن به آنان از دل و جان موجب می‌شود تا زبان و عمل آدمی نیز نرم شود و عملاً بتواند به آنان نزدیک شود. این نزدیکی، خود عاملی برای جذب و تحت نفوذ و تأثیر قرار دادن آنان است.

۵. زیبایی‌شناسی کلامی

الگوپذیری جریانی است مستمر که در طول زمان تحقق می‌پذیرد و در زمان نیز استمرار می‌یابد. در این جریان، مسأله ارتباط، نقش والایی را ایفا می‌کند. زبان، به مثابه عاملی مهم در برقراری ارتباط با انسان‌ها، نقش بسیار حیاتی در جریان الگوپذیری دارد. هرچند درباره مقوله مهم ارتباط می‌توان از ابعاد گوناگون سخن گفت و از جوانب مختلف؛ همچون علمی، فلسفی، دینی، هنری، اخلاقی و روان‌شناختی، آن را مورد توجه و بحث و بررسی قرار داد، لکن ارتباط زبانی با جوانان از بُعد تفهیم و تفاهم، نقش اساسی را به خود اختصاص می‌دهد. انسان‌ها دارای زبان مشترک فطرت‌اند و قرآن کریم نیز بر اساس همین زبان با آدمیان سخن گفته است: «پس روی خود را به سوی دین برگردان. (چراکه این دینی

است) براساس فطرت خداوندی، که آدمیان را بر آن فطرت آفریده است.» (روم: ۳۰) اما در هر زمان، زبان و ادبیات خاصی بر فرهنگ‌ها و ملت‌های گوناگون حاکم است که جریان فهم و ارتباط بین آدمیان، بر اساس آن زبان خاص صورت می‌گیرد و حتی مفاهیم معقول را می‌توان با ادبیات حاکم بر جامعه، به‌خوبی به آنها منتقل کرد. برای نمونه، قرآن کریم از مثل برای انتقال مفاهیم متافیزیکی و ماورای طبیعی خود بهره می‌گیرد؛ چراکه زبان مثال را همه انسان‌ها خوب می‌فهمند.

افزون بر این، پیامبران الهی نیز مأمورند تا با زبان قوم خود با آنها سخن بگویند: «وما أرسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم...»؛ (ابراهیم: ۴) ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا (حقایق) را برای آنها آشکار سازد.

حضرت موسی علیه السلام در جریان مأمور شدن برای رفتن به دربار فرعون از خداوند درخواست کرد تا برادرش هارون را به کمک وی بفرستد و استدلال او این بود که «وَأُخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي»؛ (قصص: ۳۴) و برادرم هارون، زبانش از من فصیح‌تر است؛ او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند. همچنین حضرت موسی علیه السلام از خداوند درخواست می‌کند تا زبان وی را گویا کند: «وَأَحْلِلْ عُقْدَةَ مِنِّي لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي»؛ (طه: ۲۷ و ۲۸) گره از زبانم بگشای تا سخنان مرا بفهمند.

ب) روش‌شناسی مؤلفه‌های مرتبط با الگویذیران

۱. موقعیت‌شناسی علم

بیشتر انسان‌هایی که چندان خود را در میدان مغناطیسی عالمان قرار نمی‌دهند و دورادور درباره همه عالمان به‌طور یکسان قضاوت می‌کنند، از جایگاه علم، و منزلت و قداست آن در هندسه آفرینش الهی آگاهی ندارند. کسانی که به ارزش طلا و جواهرات واقف نیستند، مسلماً بر صندوق جواهرات و حاملان آن نیز وقعی نمی‌نهند.

مقوله علم در عالم وجود، ارزشی بس والا دارد که در این مجال، گنجایش بیان آن نیست. قرآن کریم درباره علم می‌فرماید: «بگو آیا کسانی که می‌دانند، با کسانی که نمی‌دانند یکسان‌اند؟...» (زمر: ۹) جایگاه بلند علم در آیات و روایات اسلامی چنان است که خواب عالم نیز از بیداری و شب‌زنده‌داری غیرعالم با ارزش‌تر دانسته شده است؛ نگاه به درب خانه عالم، عبادت شمرده می‌شود؛ دو رکعت نماز عالم، از هفتاد رکعت نماز غیر عالم برتر خوانده است؛ و ...

این‌گونه از احادیث، در جوامع روایی ما بسیار است که اگر جوانان ما با نگرشی برخاسته از دین و آموزه‌های دینی به آنها بنگرند و به آنها باور داشته باشند، قطعاً عالمان دینی را با نظری واقع‌بینانه‌تر خواهند نگرست و خود را بیشتر در معرض نور علم آنان قرار خواهند داد. چنانچه حضرت علی علیه السلام در حدیثی فرمود: «الناس أعداء ما جهلوا»^{۱۴} مردمان دشمن چیزی هستند که بدان جهل دارند. بسیاری از دوری‌ها و قهرها ناشی از نادانی و ندانستن قدر و منزلت اموری است که با آنها قهر کرده‌ایم.

۲. موقعیت‌شناسی تهذیب

توجه به تهذیب و تزکیه نفس و اهمیت آن در زندگی انسان، می‌تواند در گرایش و انگیزش جوانان به عالمان، بسیار مؤثر باشد. انسان دنیای امروز به دلیل رشد افسارگسیخته تکنولوژی و مظاهر آن، ترغیب و تشویق به بهره‌گیری از مصنوعات بشری و ابزارهای راحتی و آسایش، مشغله‌های متعدد و رشد زندگی شهرنشینی، از شگفتی‌های درون جان خود و تهذیب نفس به شدت غافل شده است و اساساً آن را چندان لازم و ضروری نمی‌داند.

غفلت از این حقیقت، نیاز به علم و عالمان دینی را بی‌معنا می‌کند. آنان انگیزه‌ای برای الگو قرار دادن عالمان، حتی عالمان وارسته و مهذب ندارند. آنان که به این غفلت دچار شده‌اند، آن قدر که برای ابزار کار خود، همچون تیشه، بیل، آچار، انبردست، میز و صندلی، ماشین، کامپیوتر، موبایل، اتاق کار، دکوراسیون منزل و دفتر و نمای ساختمان خود اهمیت می‌دهند، به عالمانی که باید از معنویت و نور علم الهی آنان بهره‌برند و جان‌تشنه خود را سیراب کنند، اهمیت نمی‌دهند؛ چون نسبت به این حقیقت احساس نیاز نمی‌کنند و انگیزه‌ای در خود نمی‌بینند.

سخن در این است که در این میان مقصر کیست. شاید اینان خود چندان مقصر نباشند. مثل اینان مثل بیمارانی است که از بیماری خود آگاهی ندارند؛ بنابراین به طبیب احساس نیاز نمی‌کنند و به قول حکیم سنایی غزنوی:

تو را یزدان همی‌گوید که در دنیا مخور باده تو را ترسا همی‌گوید که در صفرا مخور حلوا
ز بهر دین ننگداری حرام از حرمت یزدان ولیک از بهر تن، مانی حلال از گفته ترسا^{۱۵}

بنابراین، پیش از بحث درباره الگو بودن عالمان، باید انگیزه و احساس نیاز را در نسل جوان ایجاد کرد. یک عامل مهم در گرایش جوانان به الگوپذیری از عالمان وارسته، طرح

نیازهای معنوی در کنار نیازهای مادی، و بلکه تبیین تقدم نیازهای معنوی برای نسل جوان در دنیایی است که تکنولوژی، فرهنگ خود را بر آن سیطره داده است. پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

علم بر دو نوع است: علم دین‌ها و علم بدن‌ها. پس به واسطه علم دین، جان انسان‌ها حیات و زندگی خود را باز می‌یابد و به واسطه علم بدن‌ها حیات جسمانی آدمیان. و بدان که دین‌ها بالاتر و باارزشمندتر از بدن‌هایند. بنابراین، حفظ دین واجب‌تر از حفظ بدن است.^{۱۶}

در دنیای کنونی، غفلت از این حقیقت که جان آدمی مهم‌تر و حیاتی‌تر از بدن اوست، فرهنگ غالب شده است و همین امر، جریان گرایش به امور معنوی و الگوهای آن را نیز متوقف یا کند ساخته است. هرچند در دهه‌های اخیر، بارقه‌هایی از بازگشت بشر به معنویت و نیازهای معنوی دیده می‌شود، اما هنوز به فرهنگ غالب نرسیده است.

۳. باور به تحول‌پذیری

آدمی در معرض تغییر و تحول است. یکی از مؤلفه‌های تمهیدی برای الگوسازی است که اولاً وجود انعطاف در افراد را بپذیریم و باور کنیم که انسان‌ها می‌توانند تغییر کنند. نه تنها می‌توانند، بلکه چه بخواهیم و چه نخواهیم، تغییر و تحول در انسان‌ها رخ داده است و خواهد داد؛ ثانیاً، به نقش الگو در این تغییر و تحول واقف شویم. کسی که باور ندارد آدمی می‌تواند به راحتی تغییر کند، برای الگو نمی‌تواند نقشی قایل باشد. اساساً الگو بودن الگو و فلسفه اعتقاد و باور به آن، از باور به تغییر و تحول انسان ریشه می‌گیرد. هرچند این باور، در نگاه اولیه تا بدان حد واضح و روشن است که سخن گفتن از آن تکرار به نظر می‌رسد، اما این اصل، در عمل چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد و به همین دلیل، آسیب‌های زیادی در امر تعلیم و تربیت داشته است.

۴. ظاهر‌پذیری باطن‌گرایانه

هدف از الگوسازی، رسیدن به محتوا و کسب فضایل و ارزش‌های حقیقی است؛ اما در جریان الگوسازی نباید از این نکته غافل شد که افعال و گفتار و حتی ظواهر الگو نیز به طور طبیعی مورد تقلید واقع می‌شوند. علت این امر، تسلط روانی الگو بر فرد الگوپذیر است.

در اینجا به این نکته باید توجه کرد که اکتفا به ظاهر، اساساً نادرست و ناکافی است؛ اما این بدان معنا نیست که ظاهر را نادیده بگیریم و آن را نفی کنیم. نفی ظاهر، در مواردی امکان‌پذیر نیست و از سوی دیگر، توجه و اهتمام به آن می‌تواند به روند جریان الگوسازی کمک کند. به دلیل آرمانی بودن الگو، فرد الگوپذیر نمی‌تواند از ظواهر رفتاری او غفلت کند. بر این مبنا، اسلام به الگو سفارش می‌کند که افزون بر توجه به باطن، از ظواهر نیز غفلت نکند، تا موجبات انحراف فرد الگوپذیر را فراهم نسازد؛ چراکه «المجاز قنطرة الحقیقه»؛ مجاز خود پلی است برای رفتن به سوی حقیقت. بنابراین، افراد الگوپذیر را نباید از الگو قرار دادن ظواهر الگو منع کرد؛ بلکه در سطحی حتی باید به ظواهر توصیه کرد. از نظر روان‌شناسی نیز این نکته اثبات شده است که آدمی از باب «إن لم تکن حلیماً فتحلم، فإنه قل من تشبه بقوم آلا أوشک ان یکون منهم»^{۱۷} می‌تواند با ظاهری آراسته به حلم و یا هر صفت پسندیده و حتی ناپسند، به مرور به باطن آن صفت دست یابد. بنابراین، فردی که در زمره عالمان سالک و وارسته نیست، سزاوار است خود را در ظاهر به آنها نزدیک کند؛ البته نه از باب ریا و فریب، بلکه از باب فراهم‌سازی و تمهید ورود در سلک آنان.

۵. دوره‌شناسی

نقش تربیتی الگو در همه مراحل زندگی انسان انکارناپذیر است؛ بهترین زمان برای بهره‌گیری از این ظرفیت، دوران جوانی است. در این دوران و حتی پیش از آن، شخصیت انسان‌ها شکل می‌گیرد و اساساً دل و جان جوان آماده پذیرش الگو و تقلید از آن برای کمال‌بخشی به ظرفیت‌ها و توانایی‌های موجود در خود است.

امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به امام حسن علیه السلام فرمود:

قلب نوجوان چونان زمین کاشته‌نشده آماده پذیرش هر بذری است که در آن پاشیده شود. پس در تربیت تو شتاب کردم، پیش از آنکه دل تو سخت شود و عقل تو به چیز دیگری مشغول گردد.^{۱۸}

این زمین آماده، منتظر الگوی مجسمی است تا همه آرزوها و آمال خود را در آن الگو پیدا کند؛ از این رو، جوان غایت کمال خود را همچون فرد الگو می‌بیند. با گذشت زمان، دل آدمی سخت‌تر و عقل و اندیشه‌اش به امور متعدد مشغول می‌شود و با اشتغال دل و عقل، توجه به الگوی مناسب چندان مؤثر نیست. بنابراین، به تجربه ثابت شده است که مردان و زنان میان سال چندان رغبتی به الگوپذیری و پیروی از الگو ندارند. امیرالمؤمنین علیه السلام پس از

اشاره به تجربه و مطالعه خود در حیات و تاریخ امت‌های پیشین و انتقال آن به فرزند خویش می‌فرماید:

...پس آن‌گونه که پدری مهربان نیکی‌ها را برای فرزندش می‌پسندد، من نیز بر آن شدم تو را به خوبی‌ها تربیت کنم؛ زیرا در آغاز زندگی قرار داری؛ تازه به روزگار روی آورده‌ای و نیتی سالم و روحی باصفا داری.^{۱۹}

نشان دادن الگو، یعنی قابل دسترس کردن ارزش‌ها و نشان دادن راه برای دستیابی به آرمان‌ها و آرزوها. البته باید توجه داشت که الگو بودن یا الگو شدن به این معنا نیست که فرد الگو، به غایت و نهایت درجه ارزش‌های انسانی دست یافته است. در بیشتر مواقع، حتی کسانی که محو در الگو و کمالات او شده‌اند، به این امر واقف‌اند که الگوی آنها چه بسا به طور کامل دارای همه مراتب ارزشی نیست، اما در عین حال، از یک سو چون برتر از او را نمی‌یابند و از سوی دیگر، به طور فطری احساس می‌کنند که باید نمونه‌ای عینی در پیش روی خود داشته باشند، از الگو استقبال می‌کنند و شخصیت روانی - احساسی خود را به او می‌سپارند و می‌کوشند تا سرزمین وجودشان را همچون او بارور سازند.

۶. هوشمندی هیجانی

هوش هیجانی 'ذکر کنار هوش عقلانی، به بخش احساسات و عواطف انسانی ارتباط دارد. به طور خلاصه، می‌توان گفت: «هوش هیجانی، قدرت کنترل صحیح و مدیریت درست احساسات و عواطف با توجه به شرایط گوناگون، به منظور ایجاد تعادل بین احساسات و منطق، برای دستیابی به حداکثر خوشبختی است.»^{۲۰} احساسات و عواطف، چنانچه به درستی کنترل نشوند، موجب خسارات بسیاری بر شخصیت آدمی خواهند شد. نقش مدیریت هوش هیجانی در شکل‌دهی به شخصیت انسان، بسیار مؤثر است. در الگوسازی برای جوان، باید به این بخش بسیار مهم وجود انسان توجه داشت تا بتوان با بهره‌گیری درست از آن، شخصیت انسانی را بارور ساخت. الگوپذیری، بدون توجه به نقش عاطفه و احساس، و ارتباط این دو با منطق و عقلانیت، ممکن نیست. خداوند متعال در وجود انسان مجموعه‌ای از توانایی‌ها و استعدادها را به ودیعت گذاشته است که بهره‌گیری درست از آنها امکان دستیابی به کمال را برای آدمی فراهم می‌سازد. از این‌رو، غفلت از هر یک، پیمودن مسیر رشد و تعالی را مشکل و بلکه در مواردی ناممکن می‌کند. هوش هیجانی، از آن دسته توانایی‌ها در وجود انسانی است که به ویژه در الگوپذیری

جوانان برای تکمیل شخصیت آنها بسیار مؤثر می‌باشد و غفلت از آن، جریان الگوپذیری را دچار اختلال می‌کند.

بنابراین، در پیروی و تقلید از الگوهای رفتاری، ایجاد تعادل بین احساس و عقل ضروری است. در بسیاری از مواقع، جوان به دلیل عشق و علاقه شدید به الگو، قادر به کنترل عواطف و احساسات خود نیست. این امر، تعصب و تقلید کورکورانه از الگو، و نتایج ناخوشایندی را در پی دارد.

۷. ظرفیت‌شناسی

انسان در دوره‌های مختلف زندگی، ظرفیت‌ها و توانایی‌های خاصی دارد. در مسیر تربیت، توجه به این ظرفیت‌ها و مراتب، توانایی، ضروری است و بلکه اساساً بدون توجه به این حقیقت، امر تربیت ناممکن می‌شود. انتظاری که ما از یک کودک هفت ساله داریم، مسلماً آن‌گونه نیست که از یک نوجوان پانزده ساله انتظار داریم؛ همین‌طور، انتظار ما از یک نوجوان، همان انتظاری نیست که از جوان داریم، و

در بحث الگوپذیری جوانان نیز دقیقاً باید به این امر توجه داشت. چه در امور شکلی و ظاهری و چه در امور معنوی و روحی، نباید انتظار داشت که جوان یک‌باره و دفعتاً مراحل کمال را طی کند. حتی در ظواهر باید به این مهم بسیار توجه داشت. بر یک جوان روا نیست در شکل ظاهری خود، دقیقاً همچون الگویی که سال‌ها از عمر او گذشته است، عمل کند؛ برای مثال، محاسن خود را همچون عالمی شصت یا هفتاد ساله بلند کند؛ مثل او به محاسن شانه بزند؛ قیافه خود را همچون او درآورد؛ چون او تسبیح بگرداند و ذکر بگوید؛ و همانند الگو در کوچه و خیابان حرکت کند؛ سر سفره بنشیند و غذا بخورد؛ و دقیقاً حرکات و سکنات او را در زندگی تقلید کند. این امر، نه تنها پسندیده نیست، بلکه چه بسا بسیار ناپسند و مضحک جلوه کند. در مسیر الگوپذیری، باید به این‌گونه امور توجه داشت و فرد الگوپذیر را از آن پرهیز داد؛ چون در غیر این صورت، مصداق این شعر طنزآمیز خواهد شد:

شیئان عجیبان هما اُبرد من یخ شیخ یتصباً و صبّی یتشیخ

«دو چیز بسیار عجیب است و سردتر از یخ به نظر آدمی می‌آید: یکی پیرمردی که جوانی کند و دیگری جوانی که همچون پیرمردان، خود را به قیافه و عمل آنان درآورد.»

کمال شخصیت انسان به این است که در مراحل مختلف سنی، به اقتضای روان‌شناسی آن مرحله، از تغذیه روحی متناسب برخوردار شود. همان‌گونه که ذائقه کودک یک ساله، چون ذائقه کودک ده ساله نیست و ذائقه کودک ده ساله نیز چون میان‌سالان نمی‌باشد، نیازهای روحی آنها نیز نباید یکسان پنداشته شود. افراد در سنین جوانی باید جوانی معقول و مشروع خود را داشته باشند و میان‌سالان نیز به اقتضای سنین خود بهره روحی - روانی را از مواهب الهی ببرند؛ اما در کنار این بهره‌ها، به میزان توانایی و به اقتضای سنین آنان باید ذائقه معنوی آنها را سیراب کرد و ایشان را از غذاهای روحی متناسب محروم نکرد؛ زیرا کمبود غذاهای معنوی نیز موجب اختلال روحی آنان می‌شود.

۸. شیوه‌شناسی رفتاری

موضوع رفتارشناسی یا شیوه‌شناسی عمل، در مسئله الگوپذیری بسیار مهم است. هرچند این مؤلفه به گونه‌ای به بحث ظرفیت‌شناسی در الگوپذیری مرتبط است، اما خود موضوعی مستقل و امری جداگانه است. در اینجا سخن درباره شیوه‌های عمل الگو و انتقال درست آن به فرد الگوپذیر است. برای روشن شدن موضوع، مثالی ذکر می‌کنیم:

امروزه کم نیستند جوانانی که در سر، سودای رسیدن به مقصود بدون تلاش و کوشش و صرفاً با یک ورد و دعا را دارند. این امر، نه تنها در امور معنوی که در امور مادی نیز صادق است. عده‌ای بدون توجه به رفتارشناسی انسان‌های موفق در زندگی مادی و چگونگی کار و تلاش آنها و تحمل سختی و رنج و مرارت‌های آنان، دوست دارند ره صد ساله را یک‌شبه بپیمایند و صاحب مال و منال فراوان شوند؛ در حالی که این امر، خیالی خام بیش نیست. چه بسا رسیدن به این آرزو و دستیابی به ثروت و سرمایه مادی، از طریق نامشروع و نامعقول میسر باشد؛ اما این مطلب از بحث کنونی ما خارج است؛ چراکه انحراف از مسیر کمال فردی و اجتماعی است و سرانجام هلاکت در ظاهر و باطن را به همراه دارد.

بنابراین، راه مشروع و معقول آن ممکن نیست، مگر با رفتارشناسی صاحب ثروت و مکنّت و بررسی مراحل رشد وی. با رفتارشناسی افراد موفق و عمل به آن، هر انسانی می‌تواند به آن موقعیت دست یابد. در امور معنوی نیز امر دقیقاً همین گونه است. دستیابی به مراتب علمی و عرفانی عالمان و عارفان، بدون رفتارشناسی آنها و شیوه و سیره عملی آنان ممکن نیست.

وبالکد تکتسب المعالی فمّن طلب العلی سهر اللیالی

مقامات بلند و جایگاه‌های ارزشمند، با تلاش و تحمل سختی‌های فراوان به دست می‌آید؛ پس کسی که طالب بزرگی است، باید شب و روز در مسیر کسب آن بکوشد و تن به شب‌زنده‌داری در مسیر هدف بدهد و زحمات را متحمل شود.

۹. زمان‌شناسی

توجه به تغییر و تحول عنصر زمان و مکان در الگوپذیری بسیار مهم و اساسی است. با گذشت زمان و دگرگونی شرایط زندگی، بسیاری از مظاهر زندگی بشر، و حتی در برخی موارد، محتوا و معنای زندگی دچار دگرگونی و تغییر می‌شود. تحولات و دگرگونی‌ها، از شیوه و نوع لباس پوشیدن و تغذیه گرفته تا وسایل زندگی و ارتباطات انسانی، تجهیزات ابزار امرار معاش، نوع تحصیل و تحول در رشته‌های علوم و گسترش دانش‌ها و ایجاد شاخه‌های جدید از علم، میزان نیاز به برخی علوم و حد و مرز تحصیل و فراگیری آن، متروک شدن برخی علوم و رشته‌ها، اقتضائات زمان به فراگیری علوم جدیدتر و...، باید نگاه ما را نیز به الگوهای رفتاری و نوع بهره‌گیری از آنها متحول سازد.

اسلام با مطرح کردن زهد و تفسیر زمانی از آن، راه‌حل بسیار ستودنی در این زمینه ارائه می‌دهد. زهد ظاهری دارد و باطنی، ظاهر آن بی‌اعتنایی به دنیا در ظواهر زندگی و سبک بیرونی آن است و باطن آن، غنای روحی و بی‌تفاوتی یا نبود دگرگونی‌های شدید قلبی نسبت به داشته‌ها و نداشته‌هاست. چنانچه روح آدمی به سرعت و به شدت تحت تأثیر امکانات و مواجبات بیرونی و اموال و سرمایه‌های خارجی قرار گیرد و با اندک نسیمی که وزیدن می‌آغازد، ظاهر و باطن روح وی با امواج پرتلاطم آن متأثر و دگرگون شود، گرفتار بزرگ‌ترین آفت در مسیر کمال و رشد فضایل انسانی خواهد شد. این حالت، خروج آدمی را از زهد نشان می‌دهد. همه سخن در اینجا این است که در جریان الگوپذیری، باید از یک‌سو به عنصر گذشت زمان و تغییر و تحول در ظواهر، و از سوی دیگر به معنای زهد مطرح شده در اسلام توجه داشت تا هدف از الگوپذیری که دستیابی به حقایق باطنی است، محقق شود.

۱۰. شمول‌گرایی

نگاه زاویه‌ای و تک‌بعدی به مسئله الگوها می‌تواند جریان الگوپذیری را دچار اختلال کند. در الگوسازی باید به این نکته دقت کرد که صرفاً یک جنبه خاص از مشی رفتاری الگو

مورد توجه قرار نگیرد؛ بلکه همه جوانب و مجموعه‌ای از رفتارها و سیره عملی مرتبط با وی برای فرد الگوپذیر در معرض دید و توجه واقع شود. این امر، ضمن جلوگیری از انحراف، روند الگوپذیری را تسریع می‌کند و رشد همه‌جانبه شخصیت فرد الگوپذیر را در پی دارد. اگر قصد داریم زندگی عالمی وارسته را برای جوانان نورسیده الگوسازی کنیم، نمی‌توانیم صرفاً به نماز شب خواندن و سحرخیزی او، موفقیت‌های او در تحصیل و یا شیوه‌های رفتاری شخصی، خانوادگی و اجتماعی او بسنده کنیم؛ بلکه باید مجموعه‌ای از رفتارهای وی را در ابعاد مختلف به فرد الگوپذیر معرفی کنیم و در معرض دیدگان وی قرار دهیم. اگر او نماز شب می‌خوانده یا در تحصیل علم شبانه‌روز کوشا بوده و یا رفتار خاصی داشته است، باید دید در کنار این امور، آیا وی تفریح روزانه یا هفتگی هم داشته است یا نه؟ آیا اهل مزاح بوده است یا نه؟ خوش‌مشربی او چگونه بوده است؟ تنوع رفتاری وی چه بوده است؟ آیا اهل سفر، شنا و گعده‌های دوستانه سالم و فرح‌بخش هم بوده است یا نه؟

بسیاری از جوانان به علت معرفی نادرست همه جوانب و ابعاد زندگی عالمان، تصویری درست و همه‌جانبه از زندگی و گونه‌های رفتاری آنان در ذهن خود ندارند؛ در نتیجه، امکان الگوپذیری از آن عالمان برای ایشان در هاله‌ای از ابهام و سردرگمی فرو رفته است؛ چون از همه ابعاد زندگی آنان شاکله‌ای منسجم در ذهن خود نساخته‌اند. بنابراین، برداشت و تصور زاویه‌ای، نیز در بسیاری مواقع، موجب انحراف و بدآموزی می‌شود. بنابراین، در جریان الگوپذیری کارآمد، معرفی همه‌جانبه و تجسم همه ابعاد زندگی عالمان برای جوانان تشنه معنویت، در عین توجه به همه نیازهای آنان، امری لازم و ضروری است.

۱۱. مطلق‌گریزی

یکی دیگر از نکات مهم در تقویت و اثربخشی به جریان الگوسازی به طور مطلق، به ویژه الگوسازی عالمان برای جوانان، توجه به مسئله مطلق‌گریزی است. همه انسان‌ها غیر از معصومین علیهم‌السلام در معرض اشتباه، خطا، نسیان و گناه‌اند. انسان‌ها به طور فطری به دنبال الگوهای هستند که از بالاترین حد ممکن در خطا ناپذیری و عصمت برخوردار باشند و گویا یکی از اسرار عصمت پیامبران و امامان نیز همین بوده باشد؛ اما در هر حال، عصمت تام، جز در تعداد معدودی از انسان‌ها و به اعتقاد ما شیعیان، جز در پیامبران و چهارده

معصوم علیه السلام یافت نمی‌شود. بنابراین، در مراتب پائین‌تر از پیامبر گرامی اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام نباید به دنبال الگوهای معصوم و مبرا از هرگونه خطا و اشتباه باشیم؛ زیرا در این صورت، دچار بدفهمی و بلکه گمراهی و انحراف خواهیم شد. این نکته اساسی را باید به الگوپذیران و جوانان جویای حقیقت و هدایت تفهیم کرد و به آنان آموزش داد که افراد الگو، اولاً از همه ابعاد الگو نیستند و ثانیاً، در همان بُعد خاص یا موضوع الگو نیز امکان خطا و انحراف در آنان وجود دارد. باورمندی به این نکته مهم می‌تواند ضمن تسهیل و تسریع جریان الگوپذیری، از بسیاری انحرافات جلوگیری کند.

راز عدم اقبال شایسته و مورد انتظار جوانان این روزگار به عالمان دینی و کم‌رنگ شدن جریان الگوپذیری، در این نکته نهفته است. ما از عالمان دینی، حتی در بالاترین سطوح معرفتی و اخلاقی، نباید انسان‌هایی مبرا از خطا و اشتباه و حتی دور از گناه و معصیت در ذهن جامعه و جوانان ترسیم کنیم. این امر، هرچند به ظاهر در زمان کوتاه و به صورت احساسی می‌تواند به شور و اشتیاق آنان و هیجان‌های روحی ایشان برای اقبال به عالمان بیانجامد، اما چون واقعیت و حقیقت چیز دیگری است، پس از فروکش کردن هیجان‌ها و احساسات زودگذر و سپری شدن زمان، این امر بر آنان آشکار خواهد شد که واقعیت چیز دیگری بوده است. آن‌گاه نه تنها ما به هدف خود دست نیافته‌ایم، بلکه بر روند تربیت درست از طریق الگوسازی، لطمه‌ای بزرگ وارد کرده‌ایم که زیان آن نه تنها بر دین و دیانت الگوپذیران و متریبان جبران‌ناپذیر است، بلکه سلامت روح و روان آنان را نیز تهدید می‌کند. این عمل، حتی خیانت بزرگی به عالمان دینی و جایگاه واقعی آنان است که نتایج سوء آن اساس دین را تهدید می‌کند.

۱۲. تفکیک‌گرایی

آدمی موجودی برخوردار از استعدادها و توانایی‌های اعجاب‌انگیز و در عین حال محدود و محکوم به نقصان است. باور به اینکه هیچ انسانی (غیر از معصومین علیهم السلام) را نمی‌توان یافت که در همه ابعاد از کمال نهایی و حتی مطلوب برخوردار باشد، امر الگوپذیری را واقعی، آسان و سهل‌الوصول می‌کند. توجه به این حقیقت ضروری است که انسان در همه ابعاد کامل نیست و حتی در عین برخوردار از شایستگی و کمال مطلوب، ممکن است در یک یا چند زمینه، نه تنها الگو نباشد، بلکه اساساً سزاوار سرزنش باشد. برای مثال، یک بازیگر

شایسته در صحنه تئاتر، لزوماً نمی‌تواند یک همسر خوب یا معلم خوب نیز باشد و چه بسا حتی یک بازیگر معمول در صحنه سینما به شمار نیاید. یک عالم دینی هم می‌تواند در یک یا چند زمینه الگوی خوب باشد؛ مثلاً تقوا، شیوه علم‌آموزی و مشی زندگی خانوادگی؛ اما همین عالم دینی ممکن است در صحنه‌های سیاسی، اساساً هیچ‌گونه شایستگی و توانایی نداشته باشد. بنابراین، در این بخش نه تنها قابل الگوگیری نیست، بلکه دقیقاً باید از وی پرهیز کرد و شاید به تجربه نیز ثابت شود که نوعاً خلاف موضع‌گیری‌های وی، صائب و درست بوده است.

این طرز برداشت که نوعاً در بسیاری از افراد جامعه، به ویژه جوانان دیده می‌شود که شیوه‌های رفتاری الگو را در همه بخش‌ها و ابعاد زندگی، همچون روش غذا خوردن، لباس پوشیدن، تسبیح گرداندن و حتی موضع‌گیری‌های سیاسی، تقلید می‌کنند، غلط و در بسیاری موارد، خطرناک است. بنابراین، باید دقیقاً برای جوانان تشریح کرد که چه فرد یا چه گروهی از افراد، در چه مواردی می‌توانند و یا باید الگوی آنان باشند. توجه به این حقیقت، ضمن جلوگیری از انحراف، زمینه تعالی و ترقی را در فرد الگوپذیر فراهم می‌کند و روند تکاملی آن را تسریع می‌بخشد و در عین حال، اختلال در مسیر الگوپذیری را به پایین‌ترین حد ممکن می‌رساند.

۱۳. استمرار‌گریزی

از آنجاکه انسان موجودی در معرض تغییر و تحول است، در یک زمان می‌تواند از شایستگی‌ها و توانایی‌های زیادی برخوردار باشد؛ ولی پس از مدتی توانایی‌ها و شایستگی‌های خود را از دست بدهد. از سوی دیگر، ممکن است آدمی زمانی فاقد هرگونه شایستگی یا بخشی از شایستگی‌ها باشد؛ اما با گذشت زمان شایستگی‌های لازم را کسب کند. توجه به این امر می‌تواند در الگوپذیری بسیار مؤثر باشد. چه بسیار انسان‌های شایسته‌ای که زمانی الگو بوده‌اند، اما با گذشت زمان و با از دست دادن شایستگی‌های لازم، قابلیت خود را برای الگو بودن در زمان‌های بعد از دست داده‌اند. از سوی دیگر، انسان‌هایی یافت می‌شوند که از هیچ‌گونه شایستگی برای الگو شدن برخوردار نبوده‌اند، اما با گذشت زمان قابلیت لازم برای الگو شدن را کسب کرده‌اند. این موضوع در تاریخ گذشته و حتی انقلاب اسلامی ما نیز نمونه‌های بسیاری داشته است که عدم توجه به آن می‌تواند

سلامت جامعه و تربیت درست افراد را تهدید کند. بنابراین، تعصب ورزیدن بر بقای الگو و توصیه به جاودانه و ابدی بودن رفتار الگوها، بدون اهتمام و دقت به این واقعیت مهم و ملاحظه شخصیت کنونی آنان، موجب انحرافات فرهنگی بسیاری برای جوامع بوده است. بر همین اساس، امام خمینی علیه السلام در وصیت‌نامه معروف خود فرمود: «ملاک، حال فعلی افراد است». نه تنها ملاک قضاوت و اعطای نمره شایستگی، حال کنونی افراد است بلکه ملاک و معیار برای الگوسازی شخصیت‌ها و قهرمان‌ها در عرصه‌های مختلف نیز حال افراد می‌باشد. همان‌گونه که گذشته نادرست افراد نمی‌تواند ملاک محکومیت آنها برای همه زمان‌ها باشد، گذشته خوب و شایستگی‌های تاریخی آنان نیز نمی‌تواند ملاکی برای قضاوت درباره آنها برای همه زمان‌ها بوده باشد. اگر انسان موجودی است تغییرپذیر، پس در هر زمینه‌ای باید براساس واقعیت وجودی او در همان زمان و عصر خاص و بر مبنای بروز شایستگی‌های ذاتی‌اش درباره او قضاوت کرد و نمره قبولی یا مردودی به او داد.

نقش رسانه و شیوه‌های تبلیغ

در امر الگوسازی، در کنار شایستگی‌های ذاتی و توجه به واقعیات و حقایق موجود، توجه به امر تبلیغات و رسانه‌ها نیز بسیار مهم و اساسی است. در این زمان، به علت گسترش فوق‌العاده فناوری ارتباطات از یک سو، و پیچیده و علمی شدن تبلیغات در ابعاد و زوایای مختلف از سوی دیگر، تنوع و سرعت بخشی به الگوها و نیز جذابیت بخشی و توجه‌آفرینی به آنها بسیار افزایش یافته است.

امروزه تعداد زیادی از جوانان، متأثر از بمباران تبلیغاتی غرب، هر صبح و شام با الگوهای از پیش تعیین شده مواجه می‌شوند و در صدد تقلید از آنها برمی‌آیند. راه مبارزه با این مراکز الگوسازی کاذب، سه کار موازی است:

۱. آگاهی‌بخشی و آموزش جوانان برای شناسایی استعدادها و شایستگی‌های ذاتی خود؛
۲. کمک به آنان در تشخیص الگوهای واقعی از الگوهای مصنوعی و غیرواقعی و تفکیک الگوهایی که بر مبنای یک نیاز حقیقی و واقعی در انسان‌ها شکل می‌گیرند، از الگوهایی که صرفاً بر اساس غرایز و شهوات زودگذر و برای کسب پول و سرمایه و موقعیت‌های کاذب اجتماعی معرفی می‌شوند؛
۳. استفاده و بهره‌گیری از شیوه‌های علمی و روش‌های معقول و مشروع تبلیغات رسانه‌ای برای معرفی الگوهای حقیقی و پاسخ‌گو به نیازهای واقعی و بنیادی.

امروزه باید در شیوه‌های سنتی معرفی الگوها تجدید نظر کرد. چنانچه آن شیوه‌ها مطلقاً قابل نفی نباشند و در زمان حال نیز کارایی خاص خود را داشته باشند، تعریف رویکردهای جدید در کنار آنها به منظور تبلیغ الگوهای متعالی دینی، امری ضروری است. غفلت از این مهم و عدم استفاده از رسانه و پیچیدگی‌های تبلیغی آن، امر الگوسازی سالم را در جهان امروز دچار کندی و اختلال می‌کند و اساساً کارایی آن را از بین می‌برد.

نتیجه گیری

قرآن کریم، سنت و سیره پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت علیهم السلام، به ویژه **نهج البلاغه**، به الگو و کارکردهای ویژه آن در امر تعلیم و تربیت بسیار تأکید ورزیده و راهکارهایی اساسی در این زمینه ارائه کرده‌اند. توجه به شایستگی‌های ذاتی الگو از یک سو، و شیوه و روش‌های بهره‌گیری از الگو از سوی دیگر، می‌تواند در امر الگوسازی و الگوپذیری مؤثر باشد و موجب سهولت و سرعت تعلیم و تربیت شود. توجه و اهتمام به ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های موجود در مسیر الگوسازی و الگوپذیری، مانع از برداشت‌های سوء و انحرافات تربیتی خواهد شد.

در این نوشتار، ضمن اشاره به جایگاه الگو در تعلیم و تربیت اسلامی، روش‌شناسی مؤلفه‌های اساسی الگوپذیری در انتقال ارزش‌ها تبیین شده است. سرعت و سهولت آموزش و تربیت در جامعه اسلامی، مستلزم توجه جدی عالمان، متولیان، متریبان و جوانان به این مؤلفه‌هاست.

پی‌نوشت‌ها

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰، بند ۱۴.
۲. همان.
۳. همان، بند ۲۴.
۴. محمدبن علی صدوق، *خصال*، ص ۲۰.
۵. نهج البلاغه، حکمت ۲۶.
۶. همان، خطبه ۱۶۰، بند ۲۹.
۷. همان، بند ۱۴.
۸. همان، بند ۲۴.
۹. همان، حکمت ۳۷۲.
۱۰. محمدتقی جعفری، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، ج ۲۶، ص ۱۵۲.
۱۱. همان، ج ۲۶، ص ۲۰۸.
۱۲. همان ص ۱۸، به نقل از جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۹۹.
۱۳. محمدبن علی صدوق، *عیون اخبار الرضا (علیه السلام)*، ج ۱، ص ۷۴، ح ۳۲۱.
۱۴. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۸.
۱۵. ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، *دیوان اشعار*.
۱۶. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۱، ص ۲۲۰، ح ۵۲.
۱۷. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۷.
۱۸. همان، نامه ۳۱، بند ۲۲.
۱۹. نهج البلاغه، نامه ۳۱، بند ۲۷ و ۲۸.
۲۱. استیوهین، *هوش هیجانی*، ترجمه رؤیا کوچک انتظار، ص ۲۱.

۶ Emotional Intelligence.

منابع

- استنوهین، هوش هیجانی، ترجمه رؤیا کوچک انتظار، بی‌جا، انتشارات سفیر اردهال، ۱۳۸۶.
- جعفری، محمدتقی [علامه]، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، چ هشتم، بی‌جا، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶.
- حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین، چ پنجم، تهران، سنایی، ۱۳۶۱.
- حرّانی، ابو محمد حسن بن علی حسین بن شعبه، تحف العقول، ترجمه صادق حسن‌زاده، چ دوم، بی‌جا، آل‌علی، ۱۳۸۲.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، دیوان سنایی، (به سعی و اهتمام سید محمدتقی مدرّس رضوی)، تهران، کتابخانه سنایی، ۱۳۶۲.
- شیخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بابویه القمی، الخصال، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، منشورات جامعه المدرّسین فی الحوزه العلمیه بقم، ۱۴۰۳ق.
- ____، عیون الاخبار الرضا (علیه السلام)، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰.
- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، چ سوم، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۰۳ق.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، مثنوی معنوی، شرح عبدالباقی گولپینارلی، ترجمه و توضیح توفیق سبحانی، سازمان انتشارات، ۱۳۷۴.